



در این دوره، جمع کوچکی از هنرمندان به واسطه دوستی خبرنگار که به دلیل کارش به اینترنت بین‌المللی دسترسی داشت، هر روز دور هم جمع می‌شدیم. در زمانی که اینترنت بین‌المللی عملاً قطع بود، خانه‌ی او به یکی از معدود راه‌های اتصال ما به جهان بیرون تبدیل شده بود. هر کدام از طریق همان اتصال محدود به اینترنت بین‌المللی با خانواده‌ها و دوستانمان در خارج از ایران در ارتباط بودیم و بعد دوباره کنار هم می‌نشستیم. اخبار را نه صرفاً مرور، بلکه از میان تکه‌های پراکنده‌ی آن بازسازی می‌کردیم و درباره جنگ و اقتصاد حرف می‌زدیم و تلاش می‌کردیم از دل ابهام، تصویری از آینده بسازیم. این وضعیت کم‌کم از بیرون به درونم کشیده شد و توان ایستادن در برابرش را در خودم از دست دادم.

در تمام آن مدت هیچ اثری خلق نکردم؛ نه از سر نخواستن، بلکه از ناتوانی. انگار دستم به جایی که همیشه از آن شروع می‌شد نمی‌رسید. هنر برای من فقط یک کار نیست؛ جایی است که در آن نفس می‌کشم. وقتی خلق می‌کنم، احساس پرواز دارم؛ نوعی رهایی که فقط در لحظه‌ی خلق ممکن می‌شود. اما آن روزها، حتی امکان پرواز هم در من خاموش شده بود. فقط سکوت بود، اضطراب بود و فاصله‌ای که میان من و زندگیِ همیشگی‌ام افتاده بود.